

## غلامرضا اکبرزاده باغبان / دبیر ادبیات فارسی، رشت

شب رنگ را بی تو تفسیر نیست  
بر این غفلت و خواب تعبیر چیست  
من از نیستگه کهکشان آمدم  
پس از پیش و پیش از زمان آمدم  
ببر ای شهاب شهیدم به دور ...  
بباران مرا آن سوی مرز نور  
من از نقطه چین عبور توام  
ز منظومه‌ی مرز دور توام  
فراموش کن هر چه در آینه است  
تهی گاه این سفره بارونه است  
مرا پر زخود کن پر از خالی‌ام  
در آن اوج بی حال و احوالی‌ام  
بتابان مرا تا افق تا کران ...  
تلاؤ کند از شعاعم جهان  
بیا اینک این جان غباری کم است  
طلوع و غروبش فقط یکدم است  
مرا در نیستان عشقت چه کار؟  
صدایی در این نای نالان گذار

# لطایف و ظرایف ادبی

دکتر حسین داودی

## ۱. قطره و دریا

شوخ‌ی به مناسبت نوع تخلص (به نقل از دکتر ایرج افشار)  
برجسته‌ترین پژوهش در چگونگی تخلص شاعران را دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی به صورت مقاله‌ای منتشر کرد. اینک، قضیه‌ای مربوط به تخلص «قطره»، راه که در یادداشت‌های روزانه‌ی محمدعلی فروغی دیدم، برای تفریح خاطر شاعران نقل می‌کنم.  
«باری، بعد از رفتن میرزا سید حسن خان به خانه‌ی میرپنج دیدن رفتم. نزدیک نهار آن جا رسیدم. نهار خوردیم. بعد از نهار رفتم پیش میرپنج قدری صحبت کردیم. دیوان میرزا ابوالحسن خان متخلص به «قطره» را در نهادند پیدا کرده استنساخ کرده بود. نشان داد. چندان نقلی نداشت. از قراری که حکایت می‌کرد این شخص در خدمت محمود میرزای پسر فتحعلی شاه بوده [است].»

۳. جمله‌ها و ابیات حاوی تشبیه باید سبب اعجاب و شگفتی خواننده و شنونده شوند (۱۳۷۶، ۳۴).

توضیح این که یکی از دلایل هنری بودن تشبیه و کارکرد زیباشناختی آن، این است که باید نوعی حیرت و شگفتی را در مخاطب (خواننده، شنونده) برانگیزد؛ حیرتی که به دنبال آن التذاذ و اقتناع باشد و گرنه ارزشی نخواهد داشت. برای نمونه، می‌توان این مصراع از دقیقی طوسی «به‌سان سرو سیمین است قدش» را در نظر گرفت که خواننده پس از درک و فهم تشبیه، دچار حیرت و شگفتی می‌شود. شاعر قد بلند و تن سپید محبوبش را به درخت سروی مانند کرده که از جنس نقره است اما عبارت‌هایی چون «دوغ مثل شیر مفید است» یا «سیب مثل پرتقال انرژی‌بخش است»، با وجود برخورداری از ارکان تشبیه، ارزشی ندارند؛ زیرا باعث حیرت و التذاذ نمی‌شوند.

۴. مشبّه‌بھی که در تشبیه ذکر می‌شود، باید در فرهنگ و ادب فارسی (سنت شعری) در صفت یا ویژگی خاصی، نماد (symbol) شده باشد؛ یعنی مشبّه‌بھی اعراف و اجلی از مشبه باشد (شمیسا، ۱۳۷۲: ۶۱).

توضیح این که در سنن ادبی ما «مشبه‌به» باید به نوعی برجسته و برتر از همه‌ی هم‌جنس‌های خود باشد و اگر غیر از این باشد، عبارت تشبیه‌ی، ارزشی نخواهد داشت. برای مثال، در جمله‌ی «احسان چون حمید شجاع و دشمن ستیز است» با تشبیه مواجه نیستیم؛ زیرا «حمید» در شجاعت و دشمن ستیزی «نماد» نیست. در مقابل، جمله‌ی «او مثل رستم با بیگانگان جنگید» ارزش هنری دارد؛ زیرا «مشبه‌به» آن، یعنی رستم، نماد «دشمن ستیزی» است.

۵. تشبیه، مربوط به جمله‌های ایجابی است نه سلبی (شمیسا، ۱۳۷۲: ۵۸).

ایجابی (مثبت) یا سلبی (منفی) بودن جمله در ساخت خبری میسر می‌شود، که پیش از این به آن پرداختیم. اگر در جمله‌های منفی ارکان تشبیه هم بیاید، ارزشی نخواهد داشت؛ مگر این که غرض، ترجیح مشبه بر مشبه‌به باشد (به قول سیروس شمیسا)؛ پس، جمله‌هایی چون «من مثل باد سریع نیستم» و «او مثل شیر شجاع نیست» تشبیه‌ی ندارند اما در این بیت حافظ «روشنی طلعت تو ماه ندارد/ پیش تو گل رونق گیاه ندارد» غرض شاعر تفضیل «مشبه» بر «مشبه‌به» بوده است؛ یعنی، روی تو از ماه هم زیباتر و روشن تر است (که نوعی تشبیه تفضیل است).

## منابع

۱. داد، سیم؛ فرهنگ اصطلاحات ادبی، مروارید، ۱۳۷۸.
۲. شمیسا، سیروس؛ بیان، فردوس، ۱۳۷۲.
۳. صفوی، کوروش؛ از زبان‌شناسی به ادبیات، حوزه‌ی هنری، ۱۳۸۰.
۴. گروه نویسندگان، معانی و بیان؛ فردوس: ۱۳۸۸.

## سینه‌ی غم

الای همدم و هم ناله‌ی شب‌های تنهایی  
 من آن مشتاق تنهاییم بدین خلوت که باز آیی  
 هلا نخل شکر بارم دلا سرو سبک‌بارم  
 شکر باری گوارایی تو رعنائی دلارایی  
 پگاه پیک مشتاقان، نسیم بوی یارانی  
 کلید قفل دل‌ها و شعور شعر جان‌هایی  
 کمند افکن شهاب‌آسا خروشان و پریشانی  
 جهان‌دار و ملک خو و پری‌رو و مسیحایی  
 «صبا» در سینه‌ی غم می‌سراید راز پنهانی  
 الای همدم و هم ناله‌ی شب‌های تنهایی

## درد

شکستی بی تفاوت پشت گرم عشق را آخر  
 تو با صد کوفه نامردی، تو با چشمان ناباور  
 دلم در حسرت و سردرگمی هرگز نمی‌فرسود  
 اگر ای عشق او را می‌گرفتی زیر بال و پر  
 کنون من ماندم و شعری که تضمین غم و درد است  
 بیا در حق من ای عشق کوتاهی مکن دیگر  
 مگر از رویش پنهانی دردم خبر داری  
 که دل تنگ و پریشان و غمین و ساکتی بندر  
 تمام درد را یک شب به طور حتم خواهیم گفت  
 همین امشب، نه، بگذارش برای فرصتی دیگر

## معلم‌ان شاعر

روزی در شکار، توله‌ی تازی پای خود را بلند کرد، ادرار کرد، محمود میرزا به میرزا ابوالحسن‌خان گفته بین قطره قطره ادرار می‌کند او او! جواب داده بود بلی قربان، اما قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود! محمود میرزا هم دریا تخلص می‌کرده است. محمود میرزا به علت این شوخی یا به عمل دیگر، او را کور کرد و او منزوی شده تغییر تخلص داده، امید تخلص کرد و پسر خود را گفته بود که ورقه‌ی خاکستر نرم جلوی او بگستراند که هر وقت شعری به طبع او می‌آید، با انگشت روی آن خاکستر رسم کند. بعد پسر او می‌آمد آن را می‌نوشت. غالب اشعارش به اسم مسجد فتحعلی‌شاه بود. فصل‌نامه‌ی بخارا، شماره‌ی ۷۲۰۳، صفحه‌ی ۱۳۹، تشکر از آقاحسین.

«میرزا ابوالحسن‌خان نهانندی متخلص به «امید» در سال ۱۲۱۰ قمری (۱۱۷۴ شمسی) در شهرستان نهانوند به دنیا آمد و در شصت و چند سالگی به دیار بقا شتافت. این شاعر قرن سیزدهم به تبعیت از شاعران برجسته‌ی سبک عراقی چون سعدی و حافظ غزلیاتی لطیف و دل‌پذیر سروده است. میرزا ابوالحسن‌خان، پس از سال‌ها ریاست کتابخانه‌ی سلطنتی قاجار در تهران و منادمت با محمود میرزا، حاکم نهانوند (۱۲۳۰ تا ۱۲۵۰ قمری)، که متأسفانه بر اثر سوءتفاهمی مغضوب حاکم شد، چشمانش را از دست داد. سرانجام، وی در مسلک مریدان مجذوب علی‌شاه همدانی درآمد و زندگی جدیدی راه سرشار از عرفان و عشق به محبوب، تجربه کرد.

## اشاره:

قرار است از این شماره صفحه‌ای به درج لطایف و ظرایف ادبی اختصاص یابد. دبیران محترم زبان و ادب فارسی و سایر علاقه‌مندان می‌توانند ادبی‌ترین و جذاب‌ترین لطیفه‌های تاریخی یا معاصر را، که در مطالعات خود به آن‌ها دست یافته‌اند، با ذکر سند و منبع برای درج در این بخش ارسال فرمایند.

دیوان این شاعر عارف از سوی تقی‌تربایی، که از نوادگان شاعر است، براساس تنها نسخه‌ی خطی موجود در دست وی در سال ۱۳۳۹ شمسی (شرکت سهامی هنر) به نام «دیوان امید نهانندی» به چاپ رسیده است. به این امید که نسخه‌های دیگری از اشعارش - که قطعاً بیش از دیوان شعر فعلی است - به دست آید و با تصحیح و تنقیح مجدد آن، دیوان کامل اشعارش در اختیار علاقه‌مندان قرار گیرد» (فصل‌نامه‌ی فرهنگان، شماره‌ی ۱۱، سال ۱۳۸۱، صفحه‌ی ۱۷۱)

## ۲. تمام نشدنی!

از بیدل دهلوی، شاعر پرآوازه‌ی سبک هندی‌خواستند بیتی بگوید که هیچ وقت تمام نشود! و او ارتجالا و بلافاصله سرود:

به انگشت عصا هر دم اشارت می‌کند پیری

که مرگ این جاست، یا این جاست، یا این جاست ... (!)

•••

عبدالقادر بیدل فرزند میرزا عبدالخالق در سال ۱۰۵۴ قمری در پتنه‌ی هندوستان متولد شد. در سومین کنگره‌ی بین‌المللی «عُرس بیدل» در روزهای پانزدهم و شانزدهم آبان ماه سال ۱۳۸۷ از این شاعر فارسی‌گو در تهران تجلیل شد و برگزاری این کنگره در مطبوعات کشور بازتاب درخوری داشت. خاطره‌ی یاد شده از روزنامه‌ی اطلاعات مورخ ۸۷/۸/۱۸ بخش ضمیمه نقل گردید.